

☆ (دفع بدعت شعری) ☆

قاعده افراط و تفریط تخلف ناپذیر مخصوص ما کم کم در حوزه قوانین شعر و ادب هم راه یافته گاهی بابای تفریط وزن و قافیه و تمام اصول فصاحت و بلاغت را لگد کوب ساخته و زمانی با چشم افراط تصادف و اتفاق های شعری را قانون دیده و شناخته و بدیگران هم معرفی می کنیم .

چندین سال قبل این قانون عجیب تازه را از یک متادب افراطی شنیده و قابل جواب ندانستم ولی چندماه ازین پیش در مجله مهر شماره (۵) تحت عنوان (یک قاعده شعری) بقلم معلم فاضل دارالفنون آقای همائی دیده شد که عین سخن متادب افراطی بشکل قاعده جدید شعری در آمده و برای نواموزان و تازه آغازان سخن لغزشگاهی پدید گشته است پس ناگزیر برای رفع اشتباه و نابود کردن لغزشگاه بنکارش این مقاله پرداخته و برای روشنی مطلب در موضوعات ذیل بدون شرح و بسط سخن میرانیم :

اول - ماخذ و منبع اشتباه .

دوم - تحریر محل نزاع .

سوم - دفع اشتباه بدلیل و برهان .

چهارم - بیان اشتباهات و تناقضات لفظی و معنوی در مقاله آقای همائی .

اول - - ماخذ / منشأ این اشتباه ظاهراً دوچین است یکی آنکه کتب صرف عربی
از شرح امثله تا شرح نظام مجال بودن التقاء ساکنین را در
و منبع اشتباه | اذهان جایگیر کرده پس قانون گذاران در فارسی هم بقیاس عربی
پس از تنزل از مرتبه محال و کلیت گفته اند «اجتماع دوساکن در بعضی از بحور و اوزان شعری
جایز نیست مگر آنکه الف بعد از آن واقع شود» غافل از اینکه بنای فارسی

بر دوساکن است والنقاء سه ساکن هم در تمام بحور شعر در وسط و آخر فراوان مانند (اینت نعمت آنت نعمت خوارگان) (مردیش مردمیش را بفریفت) و هزاران بیب دیگر .

دوم منبع اشتباه - اینست که در تقطیعات عروضی دیده یا شنیده اند که گاهی ساکن دوم یا سوم بیک حرف متحرك محسوب می شود پس خیال کرده اند که عدم جواز اجتماع دوساکن یا سه ساکن و خرابی وزن باعث اینکار شده غافل از اینکه محسوب بمتحرك بودن غیر از متحرك بودن است و این حساب برای صحت افاعیل عروضی است نه وزن شعر زیرا افاعیل مأخوذ از عربیست و در آن النقاء ساکنین در وسط و سه ساکن در آخر و وسط هر دو جایز نیست پس یک حرف را متحرك محسوب داشته و حرفی که از افاعیل در برابر آن ساکن واقع می شود متحرك کرده اند تا قاعده النقاء ساکنین عربی درست شود نه وزن شعر فارسی .

محل نزاع که قانون گذاران جدید از عهده تعیین وادای آن
دوم - تحریر }
محل نزاع } بر نیامده اند اینست که (دریک بحر از بحور فارسی آیا جایز
است بعضی زخافات مختلفه همان بحر دریک بیت یا یک قصیده

اجتماع کنند یا نه) پس از تعیین محل نزاع می گوئیم این اجتماع در تمام بحور جایز است و واقع و چون قانون گذاران جدید در سه چهار وزن منشعب از مضی بحور با اشتباه افتاده اند مانیز در همان سه چهار بحر در مقام رفع اشتباه برآمده و سایر بحور و منشعبات هم البته بر همین قیاس است و فکر ارباب ذوق و ادب خود بهترین مقیاس خواهد بود .

پس از بیان محل نزاع می گوئیم در (بحر هزج مثنی)
سوم - دفع } آیا اجتماع خرب و اسباغ دریک بیت جایز است یا نه و بطریق مثل
اشتباه بیرهان } گوئیم آیا اجتماع (گفتمی بمرم بنشین - یا از سر جان برخیز)

بر وزن (مفعول مفاعیلان - مفعول مفاعیلان) که هزج اخرب مسبغ می باشد با (فرمان برمت جانا - بنشینم و برخیزم) بروزن (مفعول مفاعیلان - مفعول مفاعیلان) که هزج اخربست جایز است یانه قانون گذاران جدید میگویند جایز نیست جز اینکه بعد از مفاعیلان مسبغ الف واقع شود بدلیل آنکه در بعضی جاها الف واقع شده است .

ما می گوئیم: این حرف بکلی بی اصل و تمام اساتید علاوه بر اجازت ذوق سلیم خرب و اسباغ را در بحر هزج در یک بیت آورده اند بدون الف و وجود الف در بعضی جاها تصادف صرفست ، اینک نموداری از گفتار اساتید :

(خاقانی راست)

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد این زال سپید ابرو آنمام سیه بستان
تاسلسله ایوان بکست مداین را در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
(سعدی فرماید)

گفتی بغمم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم
(نیز فرماید)

هر تیر که در کیش است گر بردل ریش آید ما نیز بسر باشیم از جمله قربانها
(سنائی فرماید)

در پنجره جز عین موسی چکند بابت در حجره یاقوتین عیسی چکند باتب
(نیز گوید)

دانی که خرابانیم از زلزله عشقت اکنون همه بر خود خوان ما را بن خطاب اندر
(نیز گوید)

هان تا کنی انسکار تا بر سر پیمانی کایشان هذیان گویند از مستی و نادانی
گرچه نه بدریابیم دانه گهریم آخر و رچه نه بمیدانیم در کرو فریم آخر

(مولوی فرماید)

زنبیل اگر بردیم خرماش در افکندیم از نیل اگر خوردیم هم نیشکریم آخر

(نیز گوید)

این عالم چون قیامت پای همه بگرفته چون آتش عشق آمد این قیر همی درد

(نیز فرماید)

گر زانکه سگی جنید بر خاک سرکوش شیر از حذر آسک بگذارد و بگریزد

(نیز فرماید)

دیوانه دیگر سانس او حامله جانست چشمش چو جانانست حملش نه بدو ماند

(نیز هم)

عاشق بتر از مستت عاشق هم ازان دستت گویم که چه باشد عشق در کان زر افتادن

(نیز گوید)

برخیز که تا خیزیم با دوست در آمیزیم لالا چه خبر دارد از ما و ازان لولو

(نیز هم)

گفتا که چه گلزار است کزوی نرسد بونی گفتم اگر بوئیت گلزار چه می جونی

(حافظ گوید)

دردیر مغان آمد یارم قدحی در دست مست از می و میخواران از نر گس مستش مست
علاوه بر این ایات از تمام اساتید سلف و خلف هزاران شاهد دیگر است که
اهل ذوق خود می توانند مراجعه کنند .

در بحر هزج مسدس نیز اجتماع قصر و حذف جایز و شایع است .

(نظامی فرماید)

مبارک مطبخی فرخنده دیسکی کز او ناخوانده مهمانی بیاسود

مصراع اول بروزن (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) هزج مسدس محذوف و مصراع

ثانی بروزن (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) هزج مسدس مقصور است .

و نیز در بحر هزج وزن رباعی از اجتماع زحافات و ترکیب از احیف بیست و چهار

وزن بیرون می آید که عروضیان همرا در دو شجره جای داده اند و از الف متدارک

والتقاء ساکنین هم خبری درین نیست .

محل نزاع اینست که آیا سالم و مزال دریک بیت یا یک قصیده با هم جمع
 بحر رجز } می شوند یا نه .
 مثنی
 ما برخلاف قانون گذار می گوئیم مسلم جمع می شوند و اینک نمودار
 امثله از گفتار اساتید .

(خاقانی گوید)

آن ابوسی شاخ بین مار شکم سوراخ بین افسونگر گستاخ بین لب بر لب مار آمده
 سه قسمت اول بروزن (مستفعلن مستفعلن) مثنی مزال و قسمت چهارم بروزن
 (مستفعلن مستفعلن) مثنی سالم است .

(نیز خاقانی راست)

مهری یکی پیری نزار نعره بر آورده بزار چون تندراندو مرغزار جان پور جانا ریخته
 (انوری فرماید)

دل بردودامن درکشید تا پای بند وصل او مرشبدودست از هجراو تاروز برسر می زشم
 (مولوی فرماید)

مردار زشیران شیرخورد او شیر باشد نیست مرد بسیار نقش آدمی دیدم که او بود زده
 (نیز فرماید)

چون یگدمی آن شاه فرد تدبیر ملک خویش کرد دیو و پری را پای مرد ترتیب او کرد از عطا
 (سنائی فرماید)

تاکی بود رازم نهفت غم خامه صبرم برفت لقمان چنین درپندگفت الصبر مفتاح الفرج
 و امق بعدرا چون رسید عروه بعفرا چون رسید اسعد باسما چون رسید الصبر مفتاح الفرج

(امیر خسرو دهلوی گوید)

جان من از آرام رفت آرام جان من کجاست هجرم نشان فته کرد فته نشان من کجاست
 بحر رجز مثنی مخبون مطوی - اینجانیز چون قانون گذار ازالتقاء

ساکنین و الف نامی برده است می گوئیم محل نزاع اینست که آیا رجز مطوی
 مخبون با مخبون مزال اجتماع می کند دریک غزل یا یک بیت یا نه ؟

ما در اینجا هم می گوئیم البته جایز است و اینک نموداری از گفتار اساتید:

(خاقانی فرماید)

در کف آهوان بزم خون رزاست و گاوزر آتش موسویست آن در بر کاو سامری

پاره اول و سوم و برون (مفتعلن مفاعلن) رجز مطوی مخبون مذل است

و پاره سوم و چهارم برون (مفتعلن مفاعلن) رجز مطوی مخبونست .

(نیز خاقانی راست)

خنجر گسندنایست هم بکسوی مغز او می دهدش مزوری تا رهد از مزوری

(نیز هموراست)

هفت طواف کعبه را هفت تنان بسته اند ما و سه پنج کعبتین داو بهفنده آوری

(امیر خسرو گوید)

از مه و مشتری چرا دست بشوید آفتاب کاب بریخت روی تو چشمه آفتاب را

(سعدی فرماید)

قوت شرح عشق نیست چونکه زبان خامه را گرد در امید تو چند سر دوانمش

(مولوی فرماید)

لذت یگرانه ایست عشق شد است نام او قاعده خود شکایتیست و نه چرا جفا بود

محل نزاع در اینجا اینست که آیا مطوی موقوف بامطوی مخبون

بحر منسرح موقوف و مطوی مکشوف در يك قصیده یا يك بیت جمع

می شوند یا نه

گوئیم مسلم باهم جمع می شوند چنانکه در این بیت استاد جمال الدین همه

جمع شده اند .

کیست که پیغام من بشهر شروان برد يك سخن از من بدان مرد سخن دان برد

پاره اول و چهارم برون (مفتعلن فاعلن) مطوی مکشوف است پاره دوم

بروزن (مفاعلن فاعلن) مخبون مطوی مکشوفست پاره سوم برون (مفتعلن فاعلن)

مطوی موقوفست . (۱)

در این بحر قانون گذاران التقاء ساکنین را بدون الف جاینز شمرده اند
در صورتیکه اگر اتفاقات دلیل عدم جواز باشد در این بحر هم بسیار اتفاق افتاده
که بعد از دوسا کن بقول ایشان الف آورده شده مثال الف بعد از دوسا کن در این بحر!

سنائی فرماید

پرده خوبی ساز امشب و بیرون خرام ره ره زهرا بسوز از رخ چون مشتری

(سعدی فرماید)

چون بتواند نشست آنکه دلش غایب است یا بتواند گریخت آنکه بزندان اوست

(انوری فرماید)

نسخه زلف تو بود آنکه بر اطراف صبح طره میگون شب خم بغم اندر شکست

(تناقض)

صدر مقاله صفحه ۳۴۸ در طی ده دوازده سطر نویسنده این پنج
شش کلمه رامی بروراند که (قواعد ادبی اسانید قدیم امروز
فراموش شده و ما می خواهیم یادآوری کنیم) پس بلافاصله
می گوید : (این قاعده نه از باب تقلید و اتباع سنت قدیمه سخن سرایان فارسی است)
یعنی ذوق نگارنده حکم کرده است و گرنه چنین قانونی در اساتید نبوده است !!
(اشتباه بزرگ)

در پایان همین صفحه می نکارد : قاعده که در این مقاله مورد نظر نگارنده

(۱) شمس قیس در صفحه ۱۱۰ المعجم ذیل همین بیت می نگارد که بعضی از شاعران این شعرا مطوی

بسیط داند و نه چنانست از بهر آنکه فاعلان در بسیط نیست .

فاضل محترم آقای قزوینی در ذیل صفحه گفتار شمس را رد میکند بدلیل آنکه نون (بدان) در

تقطع ساقط است و فاعلن حاصل میشود نه فاعلان .

ولی حق باشمس قیس است و فاضل محترم را اشتباهی پیش آمده زیرا حذف نون و سایر حروف

درجائست که آن حرف زائد بر افعال و زحافات باشد و با سبب و اذالت هم نتوان حرفی بر افعال افزود

و در این مقام چون نون زائد بر افعال زحافی نیست نمیشود حذف کرد تا فاعلن حاصل شود .

می باشد عبارتست: «اجتماع دوساکن الخ .»

قاعده عبارتست از حکم کلی و اجتماع دوساکن حکم نیست پس چگونه قانون

بر آن صادق شده است ! جز آنکه قاعده هم معنی جدید پیدا کرده باشد !

(باز تناقض)

در صفحه ۳۴۹ سطر هشتم می گوید « و گرنه شعر او مطابق قانون عروضی

و بحکم سنت معموله اساتید شعرای فارسی غلط و ناموزون است .»

در پایان صفحه ۳۵۰ می گوید « قاعده اجتماع دوساکن بطوریکه شرح دادیم

یک قانون جعلی قرار دادی نیست که یک نفر شخص عروضی آنرا بسلیقه و دلخواه

خود وضع کرده باشد) این دو عبارت باهم تناقض دارند بعلاوه قانون جعلی

قرار دادی شخص عروضی ! معلوم نیست یعنی چه .

(باز تناقض)

در صفحه ۳۵۰ سطر ۱۶ مینکارد (و عبارت واضحتر هر گاه اجتماع دوساکن

در آخر مصراع باشد در تقطیع دو حرف ساکن شمارند .)

در صورتیکه دوساکن محسوب شوند دیگر محلی برای قانون جدید باقی نمیماند

زیرا (اخوان که زره آیند) و (یا از سرجان برخیز) بر وزن مفعول مفاعیلان

می شوند و دیگر محلی برای قاعده جدید نیست !

❖ تناقض دیگر ❖

در صفحه ۳۵۱ سطر پنجم می نویسد « ونون مسبوق بحرف مد استثناء از

قاعده ذوقی نیست » این عبارت نقض کننده غرض قانون گذار است !

(کلمات چند بر ضد اصول مسلمه عروض)

در صفحه ۳۵۱ سطر ششم می گوید « چه بدیهی است که در لفظ کلمات مثل

جان و جانان در صورتیکه حرف آخر بواسطه اتصال بحرف دیگر متحرک نشده

باشد (جانت جانانت) آنچه از آهنگ گوینده بکوش شنونده میرسد دو حرف ساکن نیست و چون مناط در تقطیع عروض تلفظ است نه کتابت لفظ جان را يك سبب خفیف یعنی (جن) و کلمه (جانان) را دو سبب خفیف یعنی جانن حساب می کنند الخ !! علاوه بر مخالفت قوانین اتفاقی عروض این الفاظ مفرداتی هستند که از ترکیب آنان هیچ معنایی استفاده نمیشود!

(تصرف زشت در آثار اساتید)

در صفحه ۳۵۲ سطر هفتم برای آنکه اشعار سعدی را با قانون جدید مطابق کنند می گویند «اولا در اشعار شیخ تحریفی شده!» بدلیل اینکه يك کاتب يك غلط در جای دیگر نوشته است! و پس از چند سطر می گویند: «شاید شعر در اصل چنین بوده «جانا برمت فرمان» و بجزئی تقدیم و اخیر کلمات عیب کلی بر طرف می شود!» باید بقانون گذار گفت اولاً چرا قانون وضع می کنی تا لازم شود در اشعار اساتید دخالت کنی آیا بهتر آن نبود که شعر نکوئی یا ضرورت لازم نیاید.

ثانیاً دفع کردن عیب های کلی اشعار شیخ!! نقدیم و تأخیر بعضی کلمات بدان می ماند که یکنفر رنگرز در الواح نقاشی گرانهای بهزاد مداخله کرده و دفع عیوب بنماید! وانگهی (جانا برمت فرمان) چگونه عیب را بر طرف کرده زیرا شما می گوئید بعد از دوساکن باید الف باشد و جانا جیم است آیا چه شده که جیم نایب مناب الف گردیده و فانتوانسته است!!

و اگر شعر شیخ (فرمان برمت جانا) را (آری برمت فرمان) کنیم و (بیچاره توفیقند هم صالح وهم طالح) (بیچاره توفیقند این صالح و آن صالح) سازیم وای بر احوال دیوان شیخ و باید این غزل های مصحح در پایان گلهستان فارسی سره!! که یکی از متجددان طهران مرتکب شده بود نوشته شود!! در همین صفحه می گویند «ثانیاً بعضی

موارد اجتماع دوساکن در اشعار شیخ نظیر نون مسبوق بحرف مد در تحت قواعد و قوانین دیگری است که ذیلا اشاره می‌کنیم: در شعر (بیچاره توفیقند هم صالح و هم طالح) از باب حذف و اسقاط دال است الخ.

بقانون گذار می‌گوئیم قاعده آنستکه مطرد باشد و شایع این چه قاعده‌ایست که در شعر شیخ آمده و دال را ساقط کرده و احتیاج بالف را رفع کرده ولی در شعر خاقانی اخوان که زره آیند) بدال کاری ندارد و احتیاج بالف بر جای خود است اگر دال حذف شد نیست همه جا و گرنه هیچ جا و یک بام و دو هوا معنی ندارد.

برهان غلط

در صفحه ۳۵۱ سطر ۱۵ گوید: «از روی همین قاعده است که خاقانی در همان قصیده مداین در جایی که نون ساکن مسبوق بحرف مد باشد رعایت الف بعدرا لازم نگرفته است و مثلا فرموده:

از خون رخ طفلان سرخ‌آب رخ آمیزد

باید پرسید که چرا در بیت اول) هان ایدل عبرت بین - از دیده نظر کن هان) لازم گرفته و در اینجا لازم نگرفته چرا اینکه بگویند اینهم یک قاعده دیگری است چه می‌تواند گفت؛ بعلاوه حذف نون و مافوظ نبودن آن مشروط است بسکون ماقبل و عدم احتیاج بتحقیق و ثبوت نون آنهم در وسط کلمه مانند (چون نگارین روی او در شهر نیست) اما در طفلان و ایوان از شعر خاقانی اگر نون بیفتد معنی یکلی خراب می‌شود و بتحقیق و ثبوت نون احتیاج است.

تناقض غلیظ

در صفحه ۳۵۳ سطر چهارم گوید و اما در دو شعر) اگر پیر مناجاتی (الخ و) در پارس که تابوده است) الخ از باب حذف یاء ساکنه است در کلمه

مردفه بردف زائد در موقع انتقال کلمات بیکدیگر» علاوه بر آنکه اینجا عبارات «کلمات مردفه الخ» بکلی ازمعنی تهی است آیا چرا در شعر خاقانی این باب را مفتوح نکرده و در (خون دل پرویز است) و (زآب گل شیرینست بالف متدارك قائل نگردیده است.

عجب تر اینست که می گوید حذف این گونه تاء در اشعار اساتید بسیار است فردوسی گوید .

پشوتن غمین شد میاب زنان خروشان و گوشت از این خود کیان
اگر صد بمانی و گر بیست و پنج همی بلذری زین سرای سینج
تاء گوشت و بیست . اولاً آنگونه تاء نیست زیرا ردفی در کار نیامده
وثانیاً در این ابیات و امثال آن تاء محتاج بسقوط نیست زیرا در گوشت واو مجهول
و در بیست یاء مجهول و ساقط و خارج از تلفظ است ؛

تناقض دیگر

در اشعاریکه از سلسله انتشارات ایرانشهر در همین صفحه آورده آیاچه شده است که قاعده حذف یاء و دال را فراموش کرده و آن ابیات را غلط محسوب داشته و در يك بام بدو هوا قابل گردیده و اصلاً چرا اسقاط را منحصر بدال و تاء کرده آنهم در بعضی اشعار دون بعض در صورتیکه قاعده اسقاط در تمام حروف می آید چنانچه شمس قیس در صفحه ۷۷ کتاب المعجم بدان تصریح کرده است . اشتباه بزرگتر از همه در بحر منسرح (برك درختان سبز) را بر وزن (مفتعلان فاعلات) گفته در صورتیکه باید فاعلان بنون باشد و فاعلات بسدون تاء در این بحر وجود ندارد بلکه بضم است و بر آشنایان عروض پوشیده نیست باری در این مقاله تناقض و اشتباه بسیار است و آنچه گفته شد نموداری بیش نیست .